



۲۰۱۷/۰۷/۲۲

نادرشاه سدوزی

## ترحم و دلسوزی به حال مردم افغانستان

این مرتبه می خواهم چند جمله مختصر درباره حوادثی که به وقوع پیوسته تحریر داشته و حداکثر تلاش می نمایم تا از بروز شدت و خشونت در قسمت قضاوت خویش خوداری نمایم تا اینکه بتوانم تصویری نسبتاً ملایم ترومیانه روی را ارائه بدهم. می پردازم به اصل مطلب که واقعیت آن از این قرار است: آنها نمیخواهند که مملکت و مردم آن در آرامش و آسایش زندگی نمایند. آنها نمیخواهند که اقتصاد کشور رشد و ترقی کند تا مملکت آباد شود و بی امنیتی از بین برود. آنها نمی خواهند که برای دفاع از منافع ملی بر علیه دشمنان مکار، متحدانه بیکار نمایند. معلوم دارا این وضع، پاکستانی های امروز که جای روس های دیروز را پُر نموده خیلی مسرور به نظرمی رسند، چونکه وضع فعلی به ذوق و سلیقه شان برابر است.



آنها از پراگندگی، بی بندوباری، بی نظمی و بالاخره فساد اداری «رشوت» که در جهت بدنامی دولت تدارک دیده شده سوء استفاده می نمایند تا دولتی را که خودشان عضو آن میباشند بد نام سازند. دلیل اش هم واضح میباشد. رهبری مملکت را که محترم اشرف غنی احمد زی بدوش دارد و از قوم پرافتخار پشتون می باشند که به تب دلشان برابر نبوده، به گونه های مختلف و با انتقادات شدید، کار شکنی، سنگ اندازی و بهانه تراشی می نمایند. آنها ائتلاف مجهولی را که از یک طرف خودشان شامل دولت می باشند و از جانب دیگر بر علیه دولت به مخالفت و دشمنی برخاسته اند تشکیل داده اند که در رأس آن عطا محمد نور والی بلخ قرار دارد. در این اوضاع پر از افتضاح، دلسوزی و ترحم به حل فلاکت بار جمعیتی ها لازمی است. زیرا از مدت مدیدی بود که با هزار چال و نیرنگ عطا محمد نور بالاخره توانست ریاست حزب جمعیت راقبضه نماید. یکی از آرزو هایش همین بود. کسب بیشتر قدرت و پایمال نمودن حقوق دیگران. وی برنده شد. عبدالله عبدالله را که در این مدت تجربه کافی در قسمت سیاست داخلی و مخصوصاً سیاست خارجی اندوخته است از حزب بیرون راند و خود را به صفت کاندید آینده ریاست جمهوری اعلان نمود. با اینگونه طرح های سیاسی غیرمسئولانه که هدف جز خودخواهی شخصی دیگر چیز نمی باشد جمعیتی ها از هم متلاشی شدند، و به بو پارچه متخاصم تبدیل شدند. بی اتفاقی در بین شان ظهور نمود که البته مسئولیت عام و تام به دوش عطا محمد نور می باشد. وی توانست بخاطر احرار کرسی ریاست حزب و آن هم در جهت کسب منفعت شخصی و پُر کردن جیب، حزب را به پارچه های مختلف تقسیم کند. بهر حال این نوع مشکلات مربوط خودشان بوده ولی جای تأسف است

که یک تعداد گروپ های دیگر را نیزگمراه ساخته اند که از آن جمله یکی آن جنبشی ها می باشد. شخص مسئول این جنبش که مقام معاونیت اول ریاست جمهوری را برعهده داشت ازطرف عطا محمد نورتحت حمایت قرار گرفت و وی نظر به اتهام تجاوزجنسی که بالایش وارد می باشد و این عمل را بالای یک شخص زیردست خود انجام داده از مملکت فراری و دوسیه آن در محکمه در جریان بوده و تحت تحقیق می باشد. قابل یاد آوریت که این باند یک باندی ملیشه ای بوده که ازدیر زمان آلت دست دیگران قرار گرفته ،از خود کدام مرام و آرمان اساسی سیاسی ندارند. یک مدتی درزمان نجیب الله روی صحنه ظاهر شدند که بنام «گلیم جمع» یاد می شدند و بعداً وظیفه شان به غیراززدی، غارت،آدمکشی و چورچپاول وتجاوزدیگرچیزی نبود. آنها توانستند با حمایت ونیرنگ کارملی ها نجیب الله را ازبین ببرند. برای معرفی اوضاع آن وقت بهتر است از اثری دانشمند بزرگوار وگران قدر مرحوم پوهاند محمد حسن کاکرکه تحت عنوان « سفر به وطن، طالبان و بنیاد گرای اسلامی» می باشد استفاده نمایم. اینک وضع کابل را از دیدگاهی آن مرحومی بزرگوار نقطه به نقطه نقل می کنم. می نویسند : همراه با دوستانم از راه جلال آباد روانه کابل شدم. ماهیپرمهویت مرز میان ننگرهاوکابل را دارد اما سروبی از لحاظ اداری مربوط به کابل است. از چپ گردشی های ماهیپربه بعد،حوزه کابل آغاز می گردد که تغییر هوا لمس میگردد. منطقه صنعتی کابل ویران ودربرخی جاه ها ساختمان های ترمیم شده دیده میشود. در طرف چپ زندان پل چرخ دیده میشود که در آنجا چارسال را در زمان پرچی ها گذشتانم ونوماه در صدارت بندی بودم. هنگام این چارسال زندان چیزهای زیادی از زندانیان آموختم. وقتی از زندان رها شدم فکر میکردم که متخصص امور افغانستان هستم. طی یک هفته در کابل از چهلستون، دارالامان، پغمان وخیرخانه دیدار کردم. قرغه راهم دیدم. در سال ۱۹۸۷ در زمان نجیب الله کابل را مخفیانه ترک کرده بودم. هنگام اشغال شوروی بسیاری مردم و خانواده ها از کابل بیرون رفتند اما بیش از آن مردم از اطراف به کابل سرازیر گردیدند. بدین ترتیب کابل بیشتر شلوغ وفراخ گردید واحتمالاً نفوس آن نزدیک به سه ملیون نفر می رسید. در دوران اشغال شوروی مناطق اطراف به اندازه زیادی ویران گردیدند اما کابل در نتیجه جنگ های میان تنظیمی، تنظیم های افراطی «حزب اسلامی،حزب وحدت اسلامی و اتحاد اسلامی» و جنبش ملی واسلامی وشورای نظار به حد زیادی به یک ویرانه مبدل گشت و بین چهل تا شصت هزار ساکنین آن به قتل رسیدند وحدود یک ملیون به اطراف پشاور کوچیدند. کابل هیچگاهی مانند این چارونیم سال که برحق به «شروفساد» مشهور شده است، ویران نشده بود. بمن معلوم نیست که چنگیزخان این قدر کابل را ویران کرده باشد. انگیس ها بعد از هجوم اولیه خویش که بیش از شانزده هزار و پنجصد هم وطن وخدمتگاران هندوستانی شان در کابل ودر راه گندمک بقتل رسیدند، در مقابل آن تنها چارچته کابل واستالف را ویران کردند ، اما رهبران جنگی این تنظیم های افراطی، جنبش ملی اسلامی و شورای نظار در بازی گرفتن قدرت ونگه داری آن در برابر هموطنان افغان و مسلمان خویش چنان عمل کردند که حیوانات وحشی در جنگلات در برابر یکدیگر نمی کنند. دعاوی اسلامی، افغانی و خدمت به اسلام و مردم از جانب این رهبران جنگجو واقعیت ندارد. اگر این ادعا ها حقیقت میداشت آنها که این اعمال را انجام دادند، انجام نمی دادند، اما در کشتن افغانها و در ویرانی کابل سهم شان مساوی نیست. بدینگونه سهم سالار جنگ، احمدشاه مسعود در ویرانی کابل از سهم هر سالار جنگی دیگر بیشتر است. این سالار جنگی توپ ها و سایر وسایل جنگی را در کوه آسمایی جا به جا کرده واز آنجا هر منطقه یی را مورد حمله قرار میداد که در تصرف مخالفینش قرار داشت. وی با آن گروه ها و تنظیم های هم می جنگید که با آنها ائتلاف کرده بود. آنها به گونه یی که متجاوزین بیگانه را می کشتند، به قتل هموطنان شان مبادرت کردند و از درک این حقیقت عاجز ماندند که زندگی بمعنی تربیت و آبادی

هم است. آنها علیه همه کسانی به جنگ مسلحانه متوسل شدند که برخلاف آنها فکرمی کردند. آنها تنها افکارخودشان را در عمل پیاده می کردند و آنها از طریق کشتار. از همین رو آنها کشتند و ویران کردند و فراوان کشتند و بدون ازکشتار و ویرانی کار دیگری انجام ندادند. بدینگونه آنها مسئول ویرانی کابل و قتل مردم بیگناه اند. همچنان دردوران چارونیم سال حکومت تنظیم ها ویا «شروفساد» هزاران زن بوسیله تفنگی ها که به تنظیم های اسلامی افراطی، جنبش ملی اسلامی و شورای نظارمنسوب بوده اند، بی عفت شده گریختانده شده، بزورنکاح گردیده و کشته شده اند. زنان شوهردارنیز مصئون نبوده اند. شنیدن این قصه ها انسان را سرگیچه نموده و افکاراوراخراب می کند. در اصل همه اینها به این دلیل است که قوه جاذبه بین مردها و زنان طبیعی و بسیار قوی است و زنان نمی توانند در برابر مردان بدلیل زیبایی طبیعی خویش ازخوبستن دفاع کنند و آنها برای دفاع ازخویش به حکومت یعنی قانون،

محکمه و پولیس نیاز دارند ودر حالات انارشی که تفنگی ها آزادی عمل دارند، وضع زنان بخصوص زنان که روی شان برهنه است با چنین وضعی مواجه می شوند که در دوره «شر و فساد» مواجه بودند.

این بود گوشه ای از نظریات مرحوم پوهاند محمد حسن کاکر.

حال می خواهم بدانم که موقف حزب وحدت اسلامی که یکی ازشرکای عطامحمد نور میباشد به چه شکل می باشد. بدبختانه این حزب که توسط محقق رهبری می شود به مثل جنبشی ها از حمایت عطا محمد نوربرخودار بوده واز تبلیغات زهر آهگین «حزبی - قومی» علیه رئیس جمهوراستفاده می نماید. این شخص با هویت دوگانه خویش سرماکیاویل را خاریده است. وی به مثل عطا محمد نوردر سیاست از شیوه ریا کاری و تزویر کارگرفته ازیک طرف خود را همکار عبدالله عبدالله می داند و از طرف دیگرقیرعبدالله عبدالله را می کند. در قاموس سیاسی این گونه سیاست بنام ماکیاویلیزم مشهورمی باشد. که واقعیت اش به معنی شخص دوروی، تقلب کار و دروغگو معنی می دهد. بهترمی بود که این حزب پیش از اینکه به ائتلاف دست بزند در مقابل ادعای آب و تأسیس بند ها که از طرف ایرانی ها به شکل تهدید آمیز مطرح گردیده یک عکس العمل معقول نشان می داد.

در باره آب جناب اشرف غنی احمدزی رئیس جمهورچنین اظهار نظر می دارند:

« آب ، ابروی ماست و حفظ آبرو هدف ملی ماست». این مطلب بخاطر حائزاهمیت است که بنیاد اقتصادی کشور ما را زراعت تشکیل می دهد. و دهاقین ما از کمبود آب دچار مشکلات اساسی می باشند. باید به خواسته های دهاقین و رشد اقتصادی کشور توجه نمود. باید این حزب در مقابل ایرانی قسمی عکس العمل نشان می داد تا اینکه ایرانیها می دانستند که افغانها در راهی اهداف ملی خود متحد و یک پارچه میباشند. بهر صورت در خاتمه می خواهم اضافه نمایم که با درک اوضاع فعلی وشناخت ماهیت گروه های «سیاسی - قومی» که از خود یک تصویر خراب جنگ سالاری و دیکتاتوری را بجا گذاشته اند و در جهت خلاف منافع ملی در حرکت می باشند، بهترمی بود که از گذشته ها درس عبرت گرفته از نفاق، فتنه انگیزی و تعصبات قومی خوداری نموده تا اینکه مملکت آباد گردد و مردم آن درآرامش و رفاه زندگی نمایند. چیزئیکه آرزوی همه افغانها می باشد.

پایان

